



(شهید والا مقام غلامرضا بغدادی)

نام پدر: صفرعلی

تاریخ تولد: ۱۳۴۴

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۲/۱۰

محل شهادت: خرمشهر

نام عملیات: بیت المقدس

محل خاکسپاری: شهریار، گلزار شهدای بابا سلمان

### فرازی از وصیتنامه

شهید، هنگام عزیمت به جبهه، به خانواده‌اش گفت: من سرباز امام خمینی هستم، شما نیز هیچگاه امام را تنها نگذارید. اگر توفیق شهادت نصیبم شد، پیراهن مشکی بر تن نکنید و در تشییع جنازه‌ام نُقل و شیرینی پخش کنید تا دشمنان انقلاب شاد نگردند و بدانند که ما برای اعتلای دین اسلام در این راه گام نهاده‌ایم.

## ( خلاصه ی زندگینامه )

شهید غلامرضا بغدادی در روستای باباسلمان شهریار، در خانواده‌ای مذهبی، متولد شد. دوران ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت گذراند و در سال دوم متوسطه عازم جبهه‌های جنگ شد. او قبل از انقلاب با پخش اعلامیه بر ضد رژیم شاهنشاهی و بعد از انقلاب با حضور در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نیز حضور در جبهه‌های رزم، نقش فعالی در پیروزی و دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی داشته است.

شهید بغدادی مشتاقانه خواستار حضور در جبهه‌های حق با باطل بود ولی به علت حضور دو برادر بزرگترش در جبهه‌ها با مخالفت والدین مواجه می‌شد؛ با این حال، با اصرار زیاد موفق به حضور در جبهه‌ها شد.

سرانجام، پس از حدود چهل روز حضور در جبهه‌های نور علیه ظلمت، در عملیات شکوهمند بیت‌المقدس، بر اثر اصابت گلوله‌ی کاتیوشا جسم مطهرش بشدت دچار سوختگی شد و به ندای ارجعی الی ربک معبود خویش لبیک گفت و شهد شیرین شهادت را نوشید.

**ویژگی‌های اخلاقی؛** غلامرضا اخلاقی نیکو داشت و بسیار مؤمن بود. در مسجد محل به نوجوانان قرآن تعلیم می‌داد. به همگان خصوصاً پدر و مادر بسیار احترام می‌گذاشت.

**خاطره‌ای به نقل از مادر شهید؛** غلامرضا از همان کودکی با ادب و متین بود؛ ولی یکی دو سال قبل از شهادت، تمام رفتارهایش کاملاً رنگ و بوی معنوی گرفته بود. به عنوان مثال، وقتی با برادرش از کار زراعت برای صرف ناهار به خانه می‌آمد، می‌گفت: «مادر، اول نمازت را بخوان، بعداً ناهار ما را بیاور.» می‌گفتم: «آخر، شما خسته و گرسنه هستید.» می‌گفت: «مادر جان، فردای قیامت نماز است که شفاعت کننده‌ی انسان می‌شود.»

### فرازی از مناجات شهید

خدایا!

تو جانم دادی و جانم را خواهی گرفت، مرا در صراطی گذار که در لحظه‌ی جان دادن غفلت نکنم.

خدایا!

به من نعمت‌های فراوان دادی که نه قدرش را دانستم و نه لیاقتش را داشتم، پس مرا زبانی ده که سپاسگزار تو باشم.

خدایا!

به من دانشی ده که تو را بهتر بشناسم، زبانی ده که تو را بهتر وصف کنم، هوشی ده که تو را درک کنم، حافظه‌ای ده که تو را بهتر در نظر آرم، ذهنی ده که تو را دائم به یاد آرم، به من بینایی ده که همیشه تو را ببینم و حسی ده که تو را همیشه احساس کنم.

## اینگونه بودند مردان مرد

یک شب عراقی‌ها به وسیله‌ی یکی از قوی‌ترین تیپ‌های خودشان که خیلی به آن اتکا داشتند، دیوانه‌وار به طرف جاده حمله کردند، طوری که چند دستگاه از این تانک‌های عراقی موفق شدند تا روی جاده‌ی آسفالت هم پیش بیایند و خودشان را به خاکریزها برسانند. از ظاهر امر چنین بر می‌آمد که دیگر کار از کار گذشته است.

رزمندگان هم واقعاً در آنجا به این نکته پی بردند که همان طور که هدفشان الله است. از وی نیز یاری و مدد بگیرند.

همان جا این مسئله به ذهن شهید خطور کرد که لازم است در سرتاسر خط، رزمنده‌ها «تکبیر» بگویند، چون این عمل در جبهه‌ها خیلی مؤثر بود. بعد از اینکه اعلام شد برادران «تکبیر» بگویند، در سرتاسر خط، بچه‌ها شروع کردند به تکبیر گفتن. این تدبیر معنوی کارساز بود. با این ذکر، چنان رعب و هراسی در خدمه و راننده‌های تانک‌های عراقی که روی جاده آمده بودند، ایجاد شد که تانک‌ها را گذاشتند و فرار کردند. آنهایی که عقب‌تر بودند هم با تانک‌هایشان فرار کردند و آن حمله‌ی دشمن هم با یاری خدا و بهره گرفتن از مهمات الله اکبر دفع شد.

## شهیدان زنده‌اند الله اکبر

به حق پیوسته‌اند الله اکبر